در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۹۴
تنبیهات استصحاب: اصالة تأخّر الحادث

جلسه 57

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در این تنبیه بعد از اینکه مرحوم آخوند(قدس سره) اثبات فرمودند که در چه مواردی در امور اعتقادی استصحاب جریان دارد و در چه مواردی جریان ندارد سه تا مطلب را مورد بحث قرار می‌دهند. جمع‌بندی بحث گذشته این شد که به نظر ما این تفصیلی که مرحوم آخوند دادند درست نیست، ما امور اعتقادیه‌ای که فقط در آن عقد القلب باشد و یقین نباشد، یا یقین باشد و عقد القلب نباشد نداریم، در همه‌ی امور اعتقادیه عقد القلب وجود دارد و مقدمه‌ی عقد القلب هم یقین است بین این دو تا دوئیت و انثیّت وجود دارد یعنی دو چیز است، عقد القلب و یقین یک چیز نیست. یقین در امور اعتقادی به عنوان قطع موضوعی وصفی قرار داده شده و هست.

بنابراین حق با همان فرمایش مرحوم شیخ است که به مجرد شک موضوع از بین می‌رود و دیگر مجالی برای استصحاب نیست، این نتیجه‌ی این قسمت از بحث. اگر کسی فشار قبر را منکر شد، برگشتنِ روح به قبر در شب اول را منکر شد، یا اینکه معتقدیم پنجشنبه و جمعه روح وارد همین قبر می‌شود، از آن عالم می‌آید، حالا یک کسی عالم ارواح را که این روح به آنجا می‌رود را منکر شد، قبول نکرد، اینها به ایمانش ضربه‌ای وارد نمی‌کند.

ادامه کلام مرحوم آخوند

یک بحث کوتاهی مانده که امروز و فردا می‌گوئیم و این تنبیه ان شاء الله تمام شود؛ مرحوم آخوند می‌فرمایند حالا که لا مجال للاستصحاب فی نفس النبوة. می‌فرمایند ما در خود نبوت نمی‌توانیم استصحاب کنیم، اگر نبوت را به عنوان یک کمال نفسانی، یک صفت تکوینی بگیریم، یعنی یک انسان در اثر ترقی و تکامل نفس به مرحله‌ای می‌رسد که امکان ارتباط با عالم فوق ماده را پیدا می‌کند، به مرحله‌ای می‌رسد که تسلط بر آفاق و انفس پیدا می‌کند، می‌فرمایند استصحاب در نبوت به این معنا جریان ندارد، این یک.

اگر نبوت را مثل امامت از مناصب مجعول شرعی بگیریم می‌فرمایند استصحاب در آن جریان دارد، این هم دو.

استصحاب احکام شریعت سابقه بلا اشکال جریان دارد، این هم سه.

آخوند چرا در باب نبوت این مسئله را مطرح کرده که إن کانت صفةً تکوینیةً موجبةً لاستیلاء النفس و التصرف فی العالم مثلاً و مستلزمة لتلقی الوحی من المبدأ الاعلی و در ادامه می‌گوید نعم لو کانت من المناصب المجهولة، چرا مبنا را مرحوم آخوند در

نبوت مطرح کرده ولی در امامت مطرح نکرده و در نبوت این مبنا از کجا آمده؟ آخوند آیا به مبنای فرضی دارد اشاره می‌کند که ما بگوئیم حقیقت نبوت یک حقیقت تکوینی است، مربوط به مراتب بالای نفس یک انسان است، بگوئیم همانطوری که نفس یک انسان در تخلّف به یک صفاتی دارای یک صفتی می‌شود، یک نفسی می‌شود کریم، یک نفسی می‌شود شجاع، یک نفسی در اثر تکامل معنوی و روحی به مرحله‌ای می‌رسد که قابلیّت تلقی وحی از مبدأ اعلی را دارد، وجه اختلاف چیست[1]

تبیین وجه و محل نزاع

وجه اختلاف نزاعی است که بین فلاسفه و متکلّمین در حقیقت نبوت وجود دارد و یکی از بحث‌های بسیار داغ و اساسی بین متکلمین و بین فلاسفه است. فلاسفه مخصوصاً فلسفه مشّاء که اصلاً این بحث روشن می‌کند که مرحوم آخوند تسلط بر مباحث فلسفه‌اش زیاد بوده، چند جای کفایه هست که آدم به خوبی می‌فهمد که آخوند تسلط داشته ولو در قاعده‌ی الواحد یک اشتباهاتی هم کرده، یا در بحث طلب و اراده نتوانست به نتیجه روشنی برسد، اما مرحوم آخوند فلسفه را خوانده بوده.

اینجا آن مبنای فلسفی مشّائین در ذهن مرحوم آخوند است که افرادی مثل فارابی و ابن سینا یک چنین اعتقادی دارند که حقیقت نبوت این چنین است و نبوت را می‌برند روی همین اوصاف نفسانی و می‌گویند نفس در قوایی که دارد، حالا قوای ناطقه، متخیله و ... نفس یک انسان به یک تکامل این چنینی می‌رسد، یک عبارتی را ابن سینا در اثبات النبوات دارد که می‌گوید صور مادی و اجسام یا نامی اند یا غیر نامی، بعد می‌گوید کدام افضل است؟ آنچه نامی است، نامی یا حیوان است یا غیر حیوان، حیوان افضل است. حیوان یا ناطق است یا غیر ناطق، ناطق افضل است. ناطق یا به ملکه ناطقه است یا غیر ملکه، ملکه‌اش افضل است، ذو الملکه را می‌گوید یا به فعلیت تام می‌رسد و یا به فعلیت تام نمی‌رسد، باز آن ذو الملکه‌ای که به فعلیت تام می‌رسد می‌گوید افضل است، بعد آن ذو الملکه‌ای که به فعلیت تام می‌رسد یا به واسطه می‌رسد یا بلا واسطه، می‌گوید بلا واسطه‌اش افضل است.

بعد می‌گوید نبی یک چنین آدمی است؛ موجودی است که اینقدر نفس‌اش تکامل پیدا کرده به این مرحله رسیده. اینجا بحث‌های زیادی است. این در اللوامع الهیة فاضل مقداد ببینید. گاهی اوقات یا تحافة الفلاسفه‌ی غزالی، که غزالی اصلاً دیدگاه فارابی و ابن سینا را در مسئله وحی و نبوت زیر سؤال می‌برد یعنی بعضی‌ها وقتی می‌خواهند قضاوت کنند می‌گویند فیلسوف مرتبه‌ی حکیم را حتّی از مرتبه‌ی نبی بالاتر می‌برد، بعضی‌ها این نسبت را به فلاسفه می‌دهند و باز روی آن اصطلاحاتی که در عقول دارند، عقل ؟؟؟ که مرحوم حاجی هم در منظومه اینها را دارد، عقل بالملکه، عقل مستفاد و عقل فعال.

چهار نوع عقل در آنجا درست می‌کنند، می‌گویند نبی آن موجودی است که به عقل مستفاد رسیده و ارتباط مستقیم با عقل فعال عالمی دارد، حالا این اصطلاحات و مایز بین اینها خودش نیاز به بحث مفصلی دارد، این تعابیری که در فلسفه وجود دارد. آخوند اینجا که این مسئله را مطرح می‌کند اشاره‌ی به همین مبنای فلسفی دارد، که نبوت صفةٌ نفسانیةٌ تکوینیة، بعد ببینید این صفت نفسانی تکوینی یعنی یک انسان به این حد از تکامل رسیده، حالا می‌خواهیم ببینیم یک کسی قبلاً نبوت این چنینی داشته و حالا دارد یا نه؟ آخوند می‌فرماید استصحاب معنا ندارد، چرا؟ می‌فرماید اولاً ما شک در بقاء چنین نبوتی نداریم، کسی که به چنین مرتبه‌ای می‌رسد را نمی‌توانیم شک در بقاءش کنیم.

اگر ما گفتیم این چنین است یعنی یک صفت قائم به نفس است اینجا اصلاً قابلیت ارتفاع ندارد، یک تعبیری را مرحوم محقق اصفهانی دارد که می‌گوید نبوت این چنینی درجة تحقق الکمال و المعرفة الشهودیة لا درجة التخلّف، یک تعبیر این چنینی دارد مرحوم اصفهانی. می‌گوید این درجه‌ی تحقق یک کمال، یک فعلیتی است، مثلاً یک موجودی به فعلیت صورت انسانیه رسیده، شما می‌توانید بگوئید من شک کردم که صورت انسانیه را از دست داده یا نه؟ چنین چیزی را نمی‌توانید شک کنید.

نبوت از قوه به یک فعلیتی رسیدن است، مثل اینکه شما از این هیولا، از ماده اولی کسی به صورت انسانیت برسد، شما می‌توانید بگوئید زید تا پنج روز پیش صورت انسانیه داشته و من الآن شک می‌کنم آیا صورت انسانیه دارد یا نه؟ به آدم می‌خندند برای اینکه این قابل زوال نیست مگر اینکه خود ذاتش از بین برود، یعنی اصلاً به طور کلی موت عارضش بشود، موت هم که عارض بشود این حقیقت از بین نمی‌رود چون این مربوط به روحش است و مربوط به جسمش نیست، این روح یک چنین فعلیّتی را پیدا کرده، همه‌ی اینکه من این کلام را اشاره کردم در کلام فلاسفه هم هست که می‌گویند روح به چنین فعلیتی می‌رسد.

عقل هیولانی یعنی نفسی که شایستگی دریافت همه‌ی معقولات را دارد، هر انسانی هم این امر هیولانی را دارد، فعلیّتش این است که بالملکه می‌شود، فعلیّتش این است که بالفعل می‌شود و مستفاد می‌شود، اینها مراحلی است که از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر می‌رسد. عرض کردم اگر یک ماده‌ی اولی به یک صورتی رسید، می‌گوئیم این صورتمان هست، صورت برای ماده به منزله‌ی فصل برای جنس است، این از بین رفتنی نیست، اینها در باب نبوت می‌گویند نفس یک انسان این چنین است. در مقابل متکلّمین می‌گویند این حرفها چیست؟ ما قبول داریم بالأخره نبی کسی است که باید یک شایستگی‌های ذاتی داشته باشد اینها می‌گویند ما قبول داریم، ولی آنچه ملاک است این است که خدای تبارک و تعالی جعل می‌کند.

می‌گویند این آیات شریفه‌ای که داریم كانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّين، در خودِ تعبیرات متکلمین هم آمده که أنه الانسان المأمور من السماء، یا المبعوث، تعبیر به بعث دارد، خواجه‌ی طوسی در قواعد العقایدش می‌گوید مبعوثٌ، یعنی مقدمه‌ی نبوت همان إن اصطفاک، اصطفای الهی است یعنی لو لا این اصطفای الهی این هم به این معنا نمی‌رسد، آنچه که فلاسفه می‌گویند خواه ناخواه هر انسانی به مرتبه‌ی نبوت رسیده.

آنچه متکلمین می‌گویند و مطابق با ظواهر دین است خدای تبارک و تعالی این را اختیار کرده، در میان بندگان البته آن صلاحیت ذاتی‌اش هم در نظر گرفته می‌شود اما نه آن لابدیّتی که فلاسفه می‌گویند، فلاسفه در باب نبوت یک مسئله‌ی لابدیتی را قائل هستند، علی ایّ حال این خیلی بحث شیرینی است و خودتان هم مراجعه کنید.

حالا من نمی‌دانم وقتی کفایه می‌خواندید به این نزاع اصلاً اشاره داشته یا نه؟ این همان نزاع معروف بین فلاسفه و متکلمین است یعنی حالا اگر شما بگوئید آخوند چرا اینجا بحث را برده روی این مسئله که اگر نبوت از صفات کذا است اینطور است و اگر از مناصب مجهوله است اینطور است، آخوند می‌گوید اگر ما نبوت را معنای فلسفی کنیم آن هم فلسفه‌ی مشاء، شاید حکمت الهیه اینطور نگوئیم.

مرحوم آخوند می‌فرماید اولاً نبوت به این معنا طبق این توضیح که من عرض کردم از یک قوه‌ای به فعلیّت رسیدن است، می‌فرمایند اصلاً شک در آن معنا ندارد که استصحاب کنیم، این اولاً.

بعد می‌فرمایند حالا لو فرض الشک فی بقاءها باحتمال انحطاط النفس عن تلک المرتبة، در عبارت آخوند باز یک اغلاقی وجود دارد، می‌فرمایند حالا اگر کسی فرض کرد که ممکن است این فعلیت را در اثر انحطاط نفس از دست بدهد و بگوئیم این هم مانند سایر صفات و ملکات است، اگر فرض کنیم می‌فرمایند باز چون مجعول شرعی نیست بلکه از صفات خارجیه و تکوینیه است و استصحاب در آن جریان ندارد و بعد می‌فرمایند حالا اشکال سومش این است که اگر استصحاب در آن جریان داشته باشد اثر شرعی بر آن مترتب نیست، این مطلب سوم آخوند درست نیست اثر شرعی وجوب تبعیت است، وجوب الاعتقاد و وجوب تبعیت از آثار شرعیه‌اش است.

این در استصحاب به معنای فلسفی، یعنی در نبوت به معنای فلسفی، این بیانی که مرحوم آخوند هم دارند و مناقشه‌ای در آن نیست الا همان مطلب سوم که عرض کردم. حالا نبوت اگر مجعول باشد، فقط عرض کردم این را فکر کنید که چرا آخوند در

امامت دو مبنا قرار نداد؟

می‌گوئیم چون فلاسفه در امامت بحث نکردند، فلاسفه آمدند در باب نبوت مبنا را اختیار کردند، مشی ایشان هم بر همین مشی اصطلاحات در فلاسفه شد، فلاسفه در امامت این حرف را نزدند اما مرحوم اصفهانی این بحث مجهول بودن و غیر مجهول بودن را در امامت هم بعینه آورده، یعنی عین همان مطلبی که در نبوت هست آورده.

وصلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 423: و قد انقدح بذلك أنه لا مجال له في نفس النبوة إذا كانت ناشئة من كمال النفس بمثابة يوحى إليها و كانت لازمة لبعض مراتب كمالها إما لعدم الشك فيها بعد اتصاف النفس بها أو لعدم كونها مجعولة بل من الصفات الخارجية التكوينية و لو فرض الشك في بقائها ب احتمال انحطاط النفس عن تلك المرتبة و عدم بقائها بتلك المثابة كما هو الشأن في سائر الصفات و الملكات الحسنة الحاصلة بالرياضات و المجاهدات و عدم أثر شرعي مهم لها يترتب عليها باستصحابها.

نعم لو كانت النبوة من المناصب المجعولة و كانت كالولاية و إن كان لا بد في إعطائها من أهلية و خصوصية يستحق بها لها لكانت موردا للاستصحاب بنفسها فيترتب عليها آثارها و لو كانت عقلية بعد استصحابها لكنه يحتاج إلى دليل كان هناك غير منوط بها و إلا لدار كما لا يخفى.